

خلیج بصره و همسایگانِ خوبِ همکیشِ ما!

بیست و دومین کنفرانس سالانهٔ انجمن مطالعات خاورمیانه در امریکای شمالی (MESA) امسال در شهر لوس آنجلس برگزار شد (۲-۵ نوامبر ۱۹۸۸/۱۱-۱۴ آبان ۱۳۶۷). بجز عدهٔ قابل توجهی از ایرانیان عضو هیأت علمی دانشگاههای امریکا، و چند تن معدود از چند واحد و سازمان فرهنگی ایرانی مقیم این سرزمین که بر طبق شیوهٔ معمول سالهای اخیر در این کنفرانس شرکت جسته بودند، از گروه کثیر ایرانیان مقیم لوس آنجلس نیز تنی چند در بعضی از جلسات کنفرانس حضور می یافتند. در بین هموطنانی که در این مجمع، به دیدارش نائل آمدم یکی از استادان سابق دانشگاه تهران بود که در ایران بسر می برد و چند روز پیش از آن تاریخ بقصد دیدار خویشانش به آن شهر آمده بود و بتصادف، ایام اقامتش با برگزاری این کنفرانس مقارن شده بود. وی که یک روز، از سر تفتن، سری به یکی از چند ده جلسهٔ این کنفرانس زده بود، پس از ختم آن جلسه، به چند تن از هموطنان شاغل در دانشگاههای امریکا که ظاهراً با وی در جلسهٔ مذکور حضور یافته بودند، رو کرد و گفت یکی از فواید عضویت کسانی مانند شما در مؤسسات و انجمنهای Iranian Studies آن است که وقتی افرادی با سوءنیت یا بر اثر بی اطلاعی حقایق مربوط به ایران را دگرگونه جلوه گرمی سازند، بعنوان یک ایرانی به دفاع از ایران قیام کنید، و بلافاصله افزود که به مسائل «سیاسی» دیروز و امروز مطلقاً کاری ندارم، ولی ملاحظه بفرمایید شما در جلسات همین کنفرانس و لابد در مجالس علمی مشابه می نشینید و در جلور و یتان بارها و بارها سخنرانان از ملیتهای مختلف بجای «خلیج فارس» عنوان مجعول و نادرست «خلیج عربی» یا «خلیج» را بر زبان می آورند، و شما ساکت و صُم بُکُم می نشینید و چیزی نمی گوید. آیا وظیفهٔ شما بعنوان یک

ایرانی درس خوانده، و نیز عضو یکی از مؤسسات Iranian Studies، در حالی که ظاهراً از آزادی مطلق برخوردارید، این نیست که به این گونه سخنرانان بصراحت بگویند که این خلیج واقع در جنوب ایران، نه بی اسم است و نه «خلیج عربی» است و در این موضوع نیز اصرار بورزید؟ از سوی دیگر باید پرسید هدف هر یک از این مؤسساتی که شما عضویت آنها را پذیرفته‌اید چیست. آیا این انجمنها نیز در این گونه موارد وظیفه‌ای بعهده ندارند؟ بدیهی است وی جوابی نشنید ولی یکی از حاضران او را به کناری کشید و آرام به او گفت: مرد، تو از حال و هوای اکثر این گونه کنفرانسها و سمینارها پس از انقلاب اسلامی ایران و تغییر رژیم بیخبری. در این جلسات، دیگر جوش و خروشی از سوی هموطنان بمانند سالهای پیش از انقلاب بچشم نمی‌خورد. همه جا سکون و آرامش است و وقار و طمأنینه. هر کس سرگرم کار خود است، و دیگر کسی را چندان پروای ایران نیست. آنان که تا ده سال پیش در این گونه مجامع یکپارچه آتش بودند و در باب مسائل مختلف ایران داد سخن می‌دادند، اینک رفتارشان چنان است که گویی ایران بیکباره از صحنه گیتی مغذوم گردیده است و یا اصولاً «ایران» برخلاف دیروز، در هیچ زمینه‌ای چیزی برای گفتن ندارد تا چه رسد به اعتراض و دادخواهی. آن افراد حساس پر حرارت، دیگر نه تنها کلمه‌ای از آنچه در ایران می‌گذرد بر زبان و قلم نمی‌آورند، بلکه درباره مسائل حیاتی و کلی مربوط به ایران خلیج عربی و آذربایجان جنوبی و هنر اسلامی نیز تقریباً مَهْر سکوت برب زده‌اند. والا در این سالها، این گونه مؤسسات که در دانشگاههای مختلف امریکا و نیز در خارج از دانشگاهها با عضویت عده‌ای قابل توجه از ایرانیان تشکیل شده است و برخی از آنها خبرنگار و مجله نیز دارند، بسادگی می‌توانستند این گونه موضوعها را در دانشگاهها و مجامع علمی مطرح کنند و درباره آنها مقاله بنویسند و سخنرانی کنند و یا در ضمن سخنرانیهای خود، لااقل بمانند روضه خوانهای خودمان به صحرای کربلا گریز بزنند و از ایران یاد کنند و برای احقاق حقوق ایران انظار عموم را بسوی ایران جلب نمایند. بویژه با توجه به این واقعیت که در امریکا هیچ یک از مقامهای بلند پایه حکومت و اعضای کنگره و نیز روزنامه‌ها و مجله‌های معتبر فی المثل Arabian Gulf را بر زبان و قلم نمی‌آورند، و خلیج عربی و هنر اسلامی و نظایر آن تنها در مؤسسات باصطلاح علمی، هنری، ایران شناسی، اسلام شناسی، مراکز خاورمیانه و خاور نزدیک دانشگاههای امریکا و ژرد زبان بیشتر علماء و پژوهشگران و هنرشناسان است... بعلاوه، فراموش نکنیم که در سالهای اخیر، اصولاً همین بخشهای خاورمیانه و خاور نزدیک دانشگاهها و

مؤسسات تحقیقی و هنری امریکایی و اروپایی خود از رواج دهندگانِ عنوانهای مجعولِ خلیجِ عربی و هنر اسلامی و علوم عربی و اسلامی بوده‌اند، چه در آثاری که بصورت‌های گوناگون بچاپ می‌رسانند، با بی‌پروایی تمام و عدم احساس مسؤلیت علمی، این‌گونه عنوانها را بکار می‌برند و باصطلاح «سرود یادِ مستان می‌دهند». پس دربارهٔ موضوع مورد بحث، از مؤسسات تحقیقات ایرانی وابسته به چنین دستگاہهایی چه توقعی می‌توان داشت؟ مسافر از راه رسیدهٔ ما، در تمام این مدت، با حیرت فراوان به این سخنان گوش می‌داد و گاهگاه سری می‌جنبانید و سپس غرق در دریای اندیشه و بی‌آن که دیگر سخنی بر زبان بیاورد آرام آرام راه در خروجی هتل را در پیش گرفت و رفت.

این گفتگوی کوتاه، مرا نیز در اندیشه فرو برد که چند سال است دربارهٔ همین موضوعها: خلیج عربی، هنر اسلامی، آذربایجان جنوبی، علوم عربی و غیره با شرح و بسط کامل و با ارائهٔ اسناد و مدارک در همین مجله مقاله می‌نویسم^۱ و بجز عده‌ای از خوانندگان گرامی ایران نامه، که با نامه‌های گرم و تأیید کنندهٔ خود نویسنده را مورد لطف قرار داده‌اند، هرگز در این باب از این سازمانهای Iranian Studies و دیگر سازمانهای سیاسی و فرهنگی و هنری ایرانی آبی گرم نشده و این موضوعهای مهم و حیاتی ایران از سوی آنان، بجز موارد بسیار استثنائی، دنبال نگردیده است. شما فرض بفرمایید، فرض محال که محال نیست، اگر این سازمانها و مؤسساتی که با نام «ایران» و «ایرانی» خود را مزین ساخته‌اند، در این چند سال، تنها دربارهٔ همین چند موضوع اقدام می‌کردند و مطلب را در دانشگاهها و کنفرانسها و مطبوعات و جلسات خود مورد بحث قرار می‌دادند، و مسألهٔ ایران، از این نظرگاهها در رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات بصورتی وسیع در سراسر امریکا مطرح می‌شد، و به قول خود حضراتِ امریکاییها اگر در این موضوعات از طرف ایرانیان مقیم امریکا campaign ای براه می‌افتاد، چه خدمت بزرگی انجام شده بود. من اطمینان دارم که این هموطنان عزیز من، با دست خالی، در جلب افکار عمومی مردم و موافقت مجامع مختلف امریکایی، بر پول بیدریغ کشورهای نفتخیز عرب زبان که به مؤسسات علمی و هنری و اسلام شناسی امریکایی سرازیر می‌شود فائق می‌آمدند، و در نتیجه فردا در تاریخ از آنان بعنوان ایرانیانی نام برده می‌شد که در غربت و در بدری مردانه به دفاع از ایران پرداختند و حرف حساب «ایران» را بر کرسی نشانند. و به فرض تقریباً محال، اگر هم با همهٔ کوشش آنان باز توفیقی نصیبشان نمی‌گردید، باز از آنان به نیکی یاد می‌شد که تلاش خود را کردند، ولی در برابر قدرتهای غول آسا کاری از پیش نبردند، آخر مگر نه این است که گفته‌اند:

زان پیش که دست و پا فرو بندد مرگ آخر کم از آن که دست و پای بزیم؟ اگر در این سالهای اخیر، هموطنان فاضل دانشگاهی ما که در دانشگاهها و مؤسسات علمی و تحقیقی امریکا به خدمت اشتغال دارند، و یا دیگر ایرانیانی که به فعالیتهای مطبوعاتی و فرهنگی و حتی سیاسی سرگرمند، به چنین کاری بصورتی کاملاً جدی دست زده بودند، و با توجه به آنچه در چند سال اخیر درباره همین موضوعها در ایران نامه نوشته شده است، تصور می‌فرمایید باز ممکن بود بعهد، نام ایران را از سرلوحه یک نمایشگاه بزرگ آثار هنری ایران در پایتخت امریکا حذف کنند؟ ماجرا از این قرار است که سه سال پیش مؤسسه Smithsonian در واشنگتن توانست در حدود پانصد اثر هنری متعلق به Henri Vever فرانسوی را به مبلغ هفت میلیون دلار از ورثه وی خریداری کند و به امریکا بیاورد. توضیح آن که Vever ظاهراً دو بار مجموعه آثار هنری خود را در اروپا با عناوینی نظیر Persian and Indian paintings به معرض نمایش گذاشته بوده است، مؤسسه مذکور نیز چون به این گنجینه گرانبها دست یافت، روزنامه‌های معتبر امریکا مانند واشنگتن پست، نیویورک تایمز، لوس آنجلس تایمز و غیره - لایذ به اشاره مدیران همین مؤسسه - در مقالاتی از این آثار هنری خریداری شده با حروف درشت با نام Persian Art یاد کردند. ولی اینک که بخشی از این آثار در گالری Arthur M. Sackler شهر واشنگتن در معرض نمایش قرار داده شده است، در عنوان سه سطر این نمایشگاه، با تردستی تمام و بعهد، کلمه Persian حذف گردیده و بر روی کتابها، بروشورها، و آگهیهای کوچک و بزرگ رنگارنگ در همه جا حتی در ایستگاههای مترو، از این نمایشگاه با عنوان زیریاد شده است:

A Jeweler's Eye
Islamic Arts of the Book from the
Vever Collection

در پنجاه سال اخیر و بویژه در دو سه سال گذشته، هنر شناسان امریکایی در جهان «هنر شناسی»، به چه کشفیاتی دست یافته‌اند که ضرورت تغییر عنوان Persian and Indian Art مجموعه ویر فرانسوی را به Islamic Arts of the Book... ایجاب کرده است، تا بدان سبب در عنوان این نمایشگاه، نام «ایران» را، در برابر انظار بسیاری از ما ایرانیان بی تفاوت، در زیر عنوان «هنر اسلامی» دفن نمایند. البته هنر شناسان و موزه داران و صاحبان گالریها در دنیای «بده و بستان» برای خود سیاستی دارند و کارهای خود را بر طبق آن سیاست انجام می‌دهند. همان طوری که در برخی از همین

مؤسسات نیز سالهاست خلیج فارس را خلیج عربی یا خلیج می خوانند. ولی آیا ما ایرانیانی که در خارج از ایران بسر می بریم در چنین مواردی وظیفه‌ای برای خود قائل نیستیم؟

اگر در غرب خبری نیست و صدایی در این گونه موارد به اعتراض شنیده نمی شود، خدای را شکر که از ایران عزیز، پس از چند سال سکوت مطلق در این نوع موضوعها، فریاد اعتراضی برخاست که «داستان تلخ تحریف نام خلیج فارس به خلیج عربی را همه ما می دانیم. از سی سال پیش که یکی از سران عرب این تخم لق را در دهنها شکست، سیاستمداران و حکام کشورهای عربی سعی کرده‌اند، همه جا... از این اسم جعلی استفاده کنند... در کتابها و نشریات جدید خود این کار را کرده‌اند ولی در متن کتابهای قدیمی براحتی نمی توان تصرف کرد، مگر این که محقق و مصحح بخواهد امانت علمی را فدای اغراض سیاسی خود کند، و این اوج خیانت علمی و آکادمیک است...» و آن گاه نویسنده آن مقاله کوس رسوایی محقق ترک، فؤاد سزگین، مسؤول «مؤسسه تاریخ علوم عربی و اسلامی» آلمان را بر سر بازار جهان زده است که چگونه وی در چاپ جدیدی از نقشه جهان متعلق به قرن دوم/ سوم هجری دست برده و عنوان «البحر الفارسی» (= خلیج فارس) را در آن نقشه قدیمی به «البحر البصره» تغییر داده است. نویسنده مقاله درباره علت این کار محقق ترک افزوده است، چون این مؤسسه علمی و این محقق از نفقه کشورهای عرب زبان ارتزاق می کنند، و در ضمن چون فؤاد سزگین نیز می داند اسم خلیج العربی جعلی است، پس چاره‌ای اندیشیده و بجای البحر الفارسی، عنوان مجعول البحر البصره را در نقشه مذکور نوشته است تا بطور کلی با حذف نام ایران از اسم خلیج، کشورهای عرب زبان را راضی کرده باشد. زیرا «دشمنی با ایران چشم همه را کور کرده است - اسم فارس روی خلیج نباشد هر چه می خواهد باشد». و سخن درست همین است، و ما چند سال است که می نویسیم در شصت هفتاد سال اخیر برخی از کشورهای بزرگ و بعضی از همسایگان ما - و با احتمال قوی به اشاره صریح یا غیر صریح آنها - به جان ایران افتاده‌اند و می کوشند تا هریک به گونه‌ای از گوشه و کنار ایران بزنند و یا علی الحساب مقدمات را طوری فراهم سازند تا در فرصت مناسب کار ایران را بسازند.

درباره آنچه نویسنده مقاله در ذیل عنوان «امانت علمی و اغراض سیاسی» نوشته است و ما قسمتهایی از آن را نقل کردیم، چند مطلب را باید بیفزاییم:

نخست آن که بکار بردن الخلیج العربی بجای الخلیج الفارسی منحصر به سیاستمداران و حکام کشورهای عرب زبان نبوده است و نیست. چه اگر فقط آنان بدین کار دست زده بودند، کارشان درخور اعتنا نبود و بُرد این کار بسیار بسیار محدود می ماند. خطر از زمانی آغاز شد که در کشورهای «دموکراسی غرب»، سیاستمداران و بویژه علما و محققان و مؤسسه‌های علمی و هنری اروپایی و امریکایی هر یک به طمع برخورداری از خوان گسترده کشورهای نفتخیز عرب زبان به استعمال Arabian Gulf یا Gulf پرداختند، و مرور زمان کاربرد خلیج عربی بجای خلیج فارس بصورت ضابطه‌ای درآمد برای تعیین دوست و دشمن از دیدگاه کشورهای عرب زبان. و به همین سبب بود که در رژیم پیشین ایران دولت و مطبوعات بشدت به تغییر نام خلیج فارس حمله بردند و حتی کنفرانسی در این باب در تهران تشکیل شد و مقالات متعددی در نادرستی عنوان خلیج عربی بچاپ رسید.^۵ گرفتاری امروز ما در این گونه موضوعها، مؤسسات علمی و تحقیقی و دانشگاهی و مطبوعات و رادیو و تلویزیونهای غربی است که با امکانات فراوانی که در اختیار دارند، هر روز بر دامنه استعمال خلیج عربی و هنر اسلامی و هنر عرب - اسلامی می افزایند، و نه خود کشورهای عرب زبان.

دیگر آن که دست بردن آقای فؤاد سزگین در نقشه قرن دوم/ سوم هجری و تغییر نام البحر الفارسی به البحر البصره در آن، تنها مربوط به این نیست که مؤسسه علمی مذکور در آلمان از نفقات کشورهای عرب زبان ارتزاق می کند، تا آقای سزگین با این کار غیر علمی خود خواسته باشد نسبت به آن کشورها ادای احترامی کرده باشد. به نظر نگارنده این سطور، آقای فؤاد سزگین، این کار را تنها به حیث ترک بودن و داشتن تابعیت کشور ترکیه انجام داده است و لاغیر. می پرسید: چرا؟

نخست باید به این مقدمه توجه بفرمایید که ما ایرانیان درباره تغییر نام خلیج فارس و سرزمین اران (بخشی از قفقاز) واقع در شمال رود ارس، نه چوب کشورهای عرب زبان و حامیان آنها را می خوریم و نه چوب اتحاد جماهیر شوروی را. چه این دولت عثمانی بود، که در اواخر جنگ جهانی اول اران را آذربایجان خواند تا از همسایگی و همزبانی ساکنان این سرزمین با آذربایجان واقع در جنوب رود ارس سوء استفاده کند و آن دورا یکپارچه و ضمیمه خاک خود سازد و به سیاست پان تورکیسم خود جامعه عمل بپوشاند،^۶ و نیز در دوران همین دولت عثمانی بود که تنی چند از نویسندگان ترک و یقیناً به اشاره حکومت خود و در اجرای سیاست تجاوزکارانه آن دولت، خلیج فارس را در نوشته های خود خلیج بصره نامیدند. در حالی که اهل فن بخوبی می دانند «دریای بصره» در قدیم فقط

به دریایی میان الاحساء و بصره (دریای بین بصره و مهربان) اطلاق می گردیده و بخشی کوچک از خلیج فارس یا البحر الفارسی بشمار می رفته است.^۷ ولی چنان که می دانیم جنگ جهانی اول هنوز به پایان نرسیده بود که بر باد رفت دولت عثمانی، و آتاتورک با هزار زحمت و کوشش وطن پرستانه، تنها توانست ترکیه نوین موجود را بجای امپراطوری وسیع عثمانی در سرزمینی محدود بنیان نهد.

اما دولت اتحاد جماهیر شوروی به موازات محکم کردن جای پای خود در قفقاز، طرح دولت عثمانی را در مورد تغییر نام اران به آذربایجان سخت موافق سیاست دراز مدت خود یافت، و یکی از جمهوریهای خود را «آذربایجان» نامگذاری کرد. و اینک که پس از شصت هفتاد سال نام آذربایجان در شمال رود ارس جا افتاده است، بجای آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران، کم و بیش از آذربایجان شمالی و آذربایجان جنوبی نیز سخن بمیان می آورد تا به بیخبران و جوانان وانمود سازد که این دو آذربایجان نیز چیزی از مقوله و یتنام شمالی و جنوبی، و کره شمالی و جنوبی است، و ضروری است که این دو بخش آذربایجان به یکدیگر ملحق گردند!^۸ از طرف دیگر دولت جمهوری ترکیه نیز با آن که از آغاز تأسیس تا به امروز همیشه با ایران روابط بسیار حسنه داشته است، هرگز خاطره تغییر نام خلیج فارس را در دوران دولت عثمانی از یاد نبرده، و بدین جهت، سالها پیش از کشورهای عرب زبان به تغییر نام خلیج فارس مبادرت ورزیده و آن را خلیج بصره نامیده است. شگفتا که هرگز مقامهای رسمی ایران به این کار ترکان اعتراضی نکرده اند، نه در رژیم پیشین و نه در دوران انقلاب اسلامی!

من پیش از مطالعه مقاله «امانت علمی و اغراض سیاسی»، در تابستان گذشته در سفر به ترکیه با این واقعیت تلخ روبرو شده بودم. ماجرا از این قرار است که با هواپیمای Turkish Airways از استانبول به ازمیر پرواز کردم. در مدت کوتاهی که در هواپیما بودم، به ورق زدن مجله این شرکت هوایی که دم دست هریک از مسافران بود، پرداختم. و چون در آن نقشه ای دیدم، بلافاصله به سراغ خلیج فارس رفتم تا بینم سیاست کلی عرب زبانان و حامیانشان به دولت ترکیه نیز سرایت کرده است یا نه. با تعجب بسیار دیدم که در نقشه، بجای خلیج فارس (= Iran Kör. یـا: Iran Körfezi)، خلیج بصره (Basra Kör) نوشته شده است. در آسمان ترکیه بود که دریافتم این دولت بسیار دوست و همکیش و همجوار ما، ترکیه، هم در این زمینه، در راه دولت عثمانی گام برمی دارد، با این تفاوت که اگر دولت عثمانی، خلیج فارس را، خلیج بصره می نامید، لاقلاً برای آن دولت قابل توجه بود، زیرا در آن سالها عراق و عربستان سعودی

و کویت و اردن و سوریه و لبنان و اسرائیل و یمن شمالی و جنوبی همه و همه جزو مستملکات دولت عثمانی بود. و در نتیجه امپراطوری عثمانی هم همسایهٔ خلیج فارس بود و هم بصره از آن این دولت بود. پس با تغییر نام خلیج فارس به خلیج بصره محدودهٔ جغرافیایی دولت عثمانی در آسیا تا دورترین نقطهٔ خلیج فارس کشیده می‌شد، ولی حالا چرا؟ جنگ جهانی اول که به رؤیاهای خوش دولت عثمانی برای همیشه پایان داده است، دولت‌های انگلستان و فرانسه پس از آن جنگ در سرزمینهای تحت تصرف آن دولت کشورهای کوچک متعددی بوجود آورده‌اند، بصره دیگر از آن دولت ترکیه نیست و یکی از شهرهای عراق بشمار می‌رود، و نیز دولت ترکیه با خلیج فارس فاصلهٔ بسیار پیدا کرده است. پس دولت ترکیه نوین از به کار بردن خلیج بصره بجای خلیج فارس چه سودی برای خود تصور می‌کند جز نوعی دهن کجی به ایران، و در سالهای اخیر، و بطور غیر مستقیم، همصدایی با کشورهای عرب زبان.

پس از بازگشت از سفر ترکیه، «خلیج بصره» را رها نکردم، در کتابخانهٔ کنگرهٔ آمریکا به *Büyük Atlas*، اطلس بزرگ،^۱ تألیف استاد صبری دوران چاپ ۱۹۶۶ استانبول مراجعه کردم و دیدم حتی در این کتاب نیز که از طرف وزارت آموزش و پرورش ملی ترکیه، برای دبیرستانها تألیف گردیده است. از خلیج فارس با دو نام یاد شده است: *Iran Kör* (خلیج فارس، ص ۵۰، ۵۱، ۶۲) و *Iran(Basra) Körfezi* یا *Iran(Basra)Kör* (= خلیج فارس (بصره)، ص ۵۵، ۶۵، ۵). پس بدین ترتیب آشکار می‌گردد که خلیج فارس، در همین زمان حاضر، علاوه بر مدعیان عرب زبان همکیش ما و حامیان غربی آنها که آن را الخلیج العربی و *Arabian Gulf* می‌نامند، مدعی دیگری نیز دارد که آن نیز همسایه و همکیش ماست، و این دولت دوست به شق ثالثی قائل است، نه خلیج فارس، نه خلیج عربی، بل خلیج بصره!!

به این اطلس و یکی دو کتاب دیگر بسنده نکردم. به سراغ روزنامهٔ جمهوریت روزنامهٔ معروف ترکیه رفتم تا ببینم در ضمن خبرهای روز از این خلیج با چه نامی یاد می‌کنند. به کمک متصدی کتابهای ترکی در آن کتابخانه دریافتم که در مطبوعات ترکیه، ترکان نیز به شیوهٔ اروپاییان و امریکاییان عمل می‌کنند، یعنی عموماً وقتی می‌رسند به خلیج فارس با ذکر کلمهٔ خلیج (*Körfezi* معادل *Gulf*) از آن می‌گذرند. ولی اگر بندرت بخواهند نام خلیج را هم ذکر کنند آن را «خلیج بصره»، *Basra Körfezi* می‌نامند. از آن جمله در نقشه‌ای که برای نشان دادن محل برخورد موشک امریکایی به هواپیمای مسافری ایرانی در صفحهٔ اول همین روزنامه در تاریخ ۴ ژوئیهٔ ۱۹۸۸ چاپ کرده‌اند، از خلیج

فارس با اسم مجعول Basra Körfezi یاد شده است.^{۱۰} موضوع قابل توجه دیگر آن است که چندین سال پیش از آن که عرب زبانان دسته جمعی به جان ایران و خلیج فارس بیفتند و خلیج فارس را جامهٔ عربی بپوشانند، در یکی دیگر از کشورهای همسایهٔ خوبِ همکیش ما، یعنی عراق، یک سازمان بزرگ و مقتدر سیاسی در اسناد رسمی خود از خلیج فارس، نه با نام خلیج عربی بلکه با نام خلیج بصره یاد کرده است. این کار، شاهکار حزب بعث است، حزبی که هم اکنون دو شاخهٔ آن حکومت‌های عراق و سوریه را در دست دارند. داستان از این قرار است که در اساسنامهٔ حزب بعث که در اولین کنگرهٔ حزب مذکور در چهارم آوریل ۱۹۴۷ م. بتصویب رسیده و هنوز نیز به قوت خود باقی است، ضمن آن که به وحدت اعراب و تقسیم ناپذیر بودن سرزمین پدری اعراب تصریح گردیده است، در مادهٔ ۷ بخش «اصول عمومی» همین اساسنامه، دربارهٔ این که چه مناطقی جزء «سرزمین پدری عرب» محسوب می‌شود، خلیج فارس، خلیج بصره نامیده شده است: «سرزمین پدری عرب آن قسمتی از کرهٔ زمین است که ملت عرب در آن ساکن است و شامل اراضی واقع در کوه‌های توروس [در جنوب ترکیه]، کوه‌های پشتکوه [قسمتهایی از کوه‌های زاگرس در ایران]، خلیج بصره [خلیج فارس]، اقیانوس عرب [اقیانوس هند و دریای عمان]، کوه‌های اتیوپی، صحرا [در افریقا]، و اقیانوس اطلس و مدیترانه می‌باشد.»^{۱۱}

بدین ترتیب آشکار می‌گردد حزب بعث از چهل سال پیش، یعنی حتی قبل از رواج اسم مجعول خلیج العربی بتوسط حاکمان کشورهای عرب زبان و از جمله عراق، در تغییر نام خلیج فارس، در راه سیاست دولت عثمانی گام نهاده و به تبعیت آن دولت برباد رفته، خلیج فارس را خلیج بصره خوانده است. پرسشی که پیش می‌آید آن است که اصولاً چرا دولت عثمانی و سپس دولت ترکیه و حزب بعث، خلیج فارس را خلیج بصره نامیده‌اند. چه شهر بصره در قیاس با ایران به هیچ وجه از سابقه‌ای قدیمی برخوردار نیست: «... شهر بصره از یک اردوگاه نظامی که در سال هفده هـ. ق. به امر عمر بن خطاب تأسیس شد، پیدایش یافت، و در واقع در دورهٔ معاویه [خلافت سال ۴۱ تا ۶۰ هـ. ق.] بود که به دست زیاد ابن ابی سفیان، تا حدی صورت شهر پیدا کرد. در قرن ۲ و اوایل قرن ۳ هـ. ق. به اوج رونق خود رسید... از آخر قرن ۳ هـ. ق. بصره مخصوصاً از حیث سیاسی و اقتصادی رو بانحطاط گذاشت... از ۱۳۳۳ هـ. ق. (۱۹۱۴ م) که بریتانیا در آغاز جنگ جهانی اول عراق را اشغال کرد ترقی و توسعهٔ بصره نوین آغاز گردید...»^{۱۲} در دایرة المعارف اسلام نیز دربارهٔ سابقهٔ بصره چیزی

بیش از این نوشته نشده است. پس چگونه، عقل، و حتی اندکی عقل، به برخی از دولتها و علما اجازه می دهد که خلیج فارس را که لااقل از یک قرن پیش از میلاد مسیح تا کنون، حتی از سوی خارجیان، به نام ایران خوانده شده است^{۱۳} به اسم شهر کوچکی چون بصره نامگذاری کنند.

تصور نفرمایید که کار تغییر نام خلیج فارس به خلیج بصره به دولت عثمانی و ترکیه نوین و حزب بعث پایان می پذیرد، خیر چون اصل بر «ایران زدایی» است، و با ایران باید مثل «شتر قربانی» رفتار کرد. در این «امر خیر» دیگران نیز از مشارکت و همراهی دریغ نمی ورزند. از جمله در کتاب الاطلس التاريخي للعالمين العربي والاسلامی که بهمت عدنان العطار در ۱۹۷۹ م. در دمشق و قاهره منتشر گردیده است،^{۱۴} کار تحقیق علمی، به معنی حقیقی آن، براستی به اوج خود رسیده است! در این کتاب همچنان که از نامش هویداست، محدوده جغرافیایی و سیاسی هریک از حکومتهای باصطلاح عربی و اسلامی! در یک نقشه جداگانه نشان داده شده است. در بیشتر نقشه هایی که برای هر یک از این حکومتها ترسیم گردیده و در آنها محدوده جغرافیایی خلیج فارس نیز بچشم می خورد، از این خلیج بصورت های زیرین یاد شده است: در بعضی از نقشه ها مطلقاً نامی برای این خلیج ذکر نگردیده است مانند نقشه «القبائل العربية فی الارض العربية قبل الاسلام» (ص ۷)؛ در نقشه «طرق التجارة العربية فی جزيرة العرب الالف الثاني قبل الميلاد» نام این خلیج را «خلیج بحرین» نوشته اند (ص ۵)؛ در نقشه های مربوط به دوره پس از رحلت پیامبر اسلام (در «حروب الردة»)، «الفتوح العربية حتی نهاية الرشدي»، امویان، عباسیان، طاهریان، بنی طولون، آل بویه، سلجوقیان، سامانیان، صفاریان، خوارزمشاهیان، غزنویان، دوران جنگهای صلیبی، فاطمیان، قرامطیان در قرن چهارم هجری، ایوبیان، ایلخانیان، تیموریان، امپراطوری عثمانی همه جا خلیج فارس به «خلیج بصره» تغییر نام یافته است؛ و در نقشه «الدولة الاموية فی اقصى اتساعها» اسم این خلیج، از خلیج بحرین و خلیج بصره به خلیج عربی تغییر یافته است (ص ۲۴).

از بررسی این اطلس تاریخی در می یابیم که: ۱ - ترتیب تاریخی سلسله های ایرانی بدین صورت است: طاهریان، آل بویه، سلجوقیان، سامانیان، صفاریان، خوارزمشاهیان، غزنویان، ایلخانیان، تیموریان، نه به آن ترتیبی که ما تا به حال می دانستیم و در همه کتابها نیز نوشته شده است؛ ۲ - این سلسله ها هیچ یک مربوط به «ایران» نیست چون عنوان کتاب اطلس تاریخی دو جهان عربی و اسلامی است؛ ۳ - پس از دوره تیموریان دیگر در ایران از سلسله های پادشاهی - ولو با نام «اسلامی» - خبری نیست، چه مؤلف

پس از تیموریان بلافاصله رسیده است به دولت عثمانی. شاید مقصود آن است که ایران، از پایان عهد تیموریان تا سال ۱۹۱۸ که دولت عثمانی سقوط کرد، بمانند عراق و سوریه و عربستان سعودی و غیره بخشی از امپراطوری عثمانی بوده است؛ ۴- ولی محقق گرامی، مؤلف اطلس مورد بحث، ذکر نکرده است که بر اساس چه سندی در دو هزار سال پیش از میلاد مسیح، اعراب بادیه، یا دیگران خلیج فارس را «خلیج بحرین» نامیده اند؛ ۵- در زمان حروب الردة («اهل الردة: چون پیامبر (ص) درگذشت جماعتی کثیر از عرب مرتد شدند و از مسلمانی بازگشتند و گفتند: او اگر پیامبر بودی نمردی، و زکوة باز گرفتندی.» لغت نامه دهخدا)، خلفای راشدین (از سال ۱۱ تا ۴۰ هـ. ق.)، و آغاز دولت امویان، تازیان نو مسلمانی چرا و به چه علت نام «خلیج بحرین» را به «خلیج بصره» تغییر داده اند؟ ۶- همین که قلمرو دولت امویان به حداکثر وسعت خود رسید به چه دلیلی خلیج بحرین را که چند سال پیش در دوران خلافت ابوبکر (۱۱ تا ۱۳ هـ. ق.) به خلیج بصره تغییر نام یافته بود، بار دیگر نامش را به الخلیج العربی تغییر داده اند؟ ۷- و مهمتر از همه این موضوع است که عدنان العطار در اطلس تاریخی خود نتوانسته است «دُم خروس» را حتی از چشم بینندگان عادی پنهان بدارد. مگر نه این است که عمر بن خطاب در سال ۱۷ هـ. ق. از صحرايي که اکنون بصره خوانده می شود برای نخستین بار بعنوان یک اردوگاه نظامی استفاده کرده است و بصورت شهر درآمدن بصره مربوط است به دوران معاویه (خلافت ۴۱ تا ۶۰ هـ. ق.)، پس چگونه ممکن است وقتی در دوره زندگانی پیامبر اسلام و ابوبکر شهری و آبادی و حتی دهی به نام بصره وجود نداشته است، در جنگهای مرتدان، در زمان خلافت ابوبکر، این خلیج به نام شهر بصره نامگذاری شده باشد! مقصود از دُم خروسی که عرض کردم همین مطلب بود. قَسم آقای عدنان العطار را بعنوان یک محقق و پژوهشگر و عالم مسلمان پذیریم که در راه تحقیق قدم از جاده حقیقت پژوهی و بیطرفی بیرون نگذاشته، یا دُم خروس خلیج بصره را در سالهای پس از رحلت پیامبر اسلام که از جیب وی بیرون مانده است! این نکته را نیز از یاد نبریم که در اطلسهای تاریخی اصل بر این است که در نقشه هر دوره، نام شهرها و آبادیها و غیره به همان صورتی ذکر می شود که در همان دوره متداول بوده است نه با نامهای جدید.

سؤالی که در این جا مطرح می تواند شد آن است که با وجود آن که سابقه استعمال خلیج بصره بجای خلیج فارس از طرف دولت عثمانی و سپس ترکیه به کمی پیش از سال ۱۹۱۸ م. می رسد، و کاربرد «الخلیج العربی» بجای «الخلیج الفارسی» از حدود

سالهای اول دهه پنجاه مسیحی دوپتر نمی رود، چرا در اروپا و امریکا برخی از سیاستمداران و نیز مؤسسات علمی و تحقیقی و هنری در نوشته‌های خود از بکار بردن خلیج بصره (با سابقه حداقل ۷۰ سال) خودداری می کنند و بجای خلیج فارس، با اصرار تمام، Arabian Gulf را بکار می برند؟ یافتن پاسخ برای این پرسش دشوار نیست. ترکیه کشوری است بسیار کم درآمد و باصطلاح ما فارسی زبانان «آه ندارد با ناله سودا کند» و مهمتر از همه آن که «نفت» هم در بساطش نیست. در حالی که برخی از کشورهای عرب زبان صاحب نفتند و درآمدهای نفتی، و می توانند گاهگاه با اهداء مبالغی، مؤسسات علمی و هنری اروپایی و امریکایی را در مسیر خلیج عربی هدایت کنند. مگر نه این است که از قدیم گفته اند: «زر بر سر پولاد نهی نرم شود».

یادداشتها:

- ۱ - مقاله‌های زیر از نویسنده این سطور در مجله ایران نامه: «چرا اسلامی» سال ۴، ش ۱، ص ۸-۱؛ «پاسخ به مدافعان عنوان «هنر اسلامی»، سال ۴، ش ۲، ص ۳۴۵-۳۳۷؛ «هنر محمدی»، سال ۵، ش ۳، ص ۳۸۱-۳۹۱؛ «آثار هنری ایران در نمایشگاه «هنر عرب - اسلامی»، سال ۶، ش ۳، ص ۳۶۱-۳۵۰؛ «علوم عربی»، سال ۵، ش ۱، ص ۱-۱۱؛ «از آذربایجان تا خلیج فارس»، سال ۵، ش ۲، ص ۱۹۷-۲۳۲؛ «درباره Farsi Language»، سال ۶، ش ۲، ص ۱۷۱-۱۹۹.
- Lon Luck, "Smithsonian Buying 'Lost' Persian Art", *The Washington Post*, Jan. 8, 1986.
- Lon Luck, "The Tale of the Treasure the Sackler Curator's Mother and the Long-Lost Persian Art", *The Washington Post*, Jan. 10, 1986.
- Irvin Molotsky, "Smithsonian to Buy Persian Art", *The New York Times*, Jan. 7, 1986.
- Irvin Molotsky, "How Smithsonian Bought Long-Lost Persian Art", *The New York Times*, Jan. 10, 1986.
- "Treasures of Orient go to us.", *The Times of London*, Jan. 14, 1986.
- "Persian Treasure-Trove", *The Arts*, Jan. 20, 1986.
- و آن گاه در ماه نوامبر ۱۹۸۸، پس از افتتاح نمایشگاه، در روزنامه واشنگتن پست نام «هنر ایرانی» به «هنر اسلامی» تغییر داده شده است.

۳ - Glenn D. Lowry with Susan Nemzee, *A Jeweler Eye, Islamic Arts of the Book from the Veer Collection*, Published by Arthur M. Sachler Gallery, Smithsonian Institution, Washington, D.C. 1988.

- ۴ - نصرالله پورجوادی، «امانت علمی و اغراض سیاسی»، نشر دانش، سال ۸، شماره ۵ (مرداد و شهریور ۱۳۶۷)، تهران، ص ۲.
- ۵ - «در آبان ماه [۱۳۴۱] مدت هفت روز سمینار خلیج فارس [در باشگاه افسران، تهران] تشکیل گردید و سخنرانیهایی چند در مسائل تاریخی و اجتماعی مربوط به خلیج فارس ایراد شد. آنچه منظور بود اثبات این مطلب بود که نام خلیج از قدیمترین ازمه خلیج فارس بوده و به همین شکل در متون قدیم ذکر شده است. آقایان: مسعود کیهان، محمد سعیدی، دکتر مستوفی، سعید نفیسی، دکتر خانابابا بیانی، دکتر گنجی، سرلشکر مقتدر، دکتر مشکور، دکتر بینا، محیط طباطبایی، سرتیپ رزم آراء، محمد تمی مصطفوی، گیرشمن، سلطانی بهبهانی، احمد مدنی، احمد اقتداری، حسین فرهودی، دکتر جمشید بهنام، امام شوشتری، دکتر تاجبخش، دکتر محسن عزیزی، رکن زاده آدمیت،

- سرلشکر بهروز، و دکتر جناب سخنرانی کردند...» «سیناری انتقاد»، راهنمای کتاب، سال ۵، ش ۸ و ۹ (آبان و آذر ۱۳۴۱)، ص ۸۲۷.
- ۶ - دایرة المعارف فارسی، ذیل: آذربایجان شوروی؛ جلال متینی، «از آذربایجان تا خلیج فارس»، ایران نامه، سال ۵، ش ۲ (زمستان ۱۳۶۵)، ص ۲۰۲-۲۰۸.
- ۷ - محیط طباطبائی، «خلیج فارس و خلیج عربی»، مجله یغما، سال ۱۵، مهر ۱۳۴۱، ص ۳۰۵.
- ۸ - Richard Owen, "Rise of the Southern Republics, Moscow Goes a-Courting in Muslim Caucasus," *The Times*, London, November 29, 1982, p.6.
- و نیز رک. «از آذربایجان تا خلیج فارس»، ایران نامه، سال ۵، ش ۲ (زمستان ۱۳۶۵)، ص ۲۰۲-۲۰۸.
- ۹ - Faik Sabri Duran, *Büyük Atlas, Milli Eğitim Bakanlığınca Liseler için Kabul* - ۹ edilmıştır, Kanaat Yayınları, İstanbul 1966.
- ۱۰ - *Cumhuriyet*، مورخ ۴ ژوئیه ۱۹۸۸، ص ۱، نیز رک. همان روزنامه، ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۸ (ص ۱، ۳۰)، ۲ اوت ۱۹۸۸ (ص ۱).
- ۱۱ - اصل اول بخش «اصول اساسی» اساسنامه حزب بعث: «اعراب یک ملت واحد را تشکیل می دهند. این ملت دارای حق طبیعی برای زیستن در یک کشور واحد است و همچنین دارای این حق طبیعی است که آزادانه سرنوشت خود را تعیین و اداره نمایند.» بند اول همین اصل: «سرزمین پدری اعراب یک واحد تقسیم ناپذیر سیاسی و اقتصادی است. هیچ کشور عربی نمی تواند جدا از سایر کشورهای عربی به حیات خود ادامه دهد.» به نقل از: *John, F. Delvin. The Ba'ih Party, A History from its Origins to 1966*, Hoover Institute Press, Standford University, 1976, p. 347.
- با سپاسگزاری از آقای منوچهر پارسا دوست که اطلاعات مربوط به حزب بعث را در اختیار نگارنده این سطور قرار داده اند.
- ۱۲ - دایرة المعارف فارسی، ذیل: بصره.
- ۱۳ - همان کتاب، ذیل: خلیج فارس؛ صادق نشأت (میرداماد)، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران ۱۳۴۴، ص ۱۵-۱۴؛ اقبال یغمایی، خلیج فارس، تهران ۱۳۵۲، ص ۶-۱۴؛ جلال متینی، «از آذربایجان تا خلیج فارس»، ایران نامه، سال ۵، ش ۲، (زمستان ۱۳۶۵)، ص ۲۱۴.
- ۱۴ - عدنان العطار، الاطلس التاريخي للعالمين العربي والاسلامي، منشورات سعدالدین، دمشق - قاهره، ۱۳۹۹ م/۱۹۷۹.